

## محمد صادق دمیرچی

۵

دایره ای خالی تر از هوا  
پوچ نشسته بر پنجاه

خورشید تهی

حباب برهنه

سیاه بی نتیجه

چه بگویم !!

هی هی

نشسته ایم

به روی دنیایی مدور و خالی

که ابر های

گیسوئی اش

سایه ی مرگ است

۶

چشمی

نگران

بر هدفی زرد

زیر خال سیاه

نشسته است .

لرزش انگشتانم را

باد

حس می کند

انگار

باد

نگران چشمی

زیر

خال سیاه است.

۷

ارابه های مرگ

طناب ناقوس را

می کشند و

فانوس را

خاموش می کنند.

و

تکرار تولد گل سرخ

در صبحی که

صدای ناقوس

طناب کش ارابه ها ست.

۸

پیاده می نشینم

بر صفحه ی اندام

کُندی ی شروع

می تاراند

روانم را

سوار بر باد ...

هی، هی،

کیش و ماتم

به آغازی که

پیاده بود.

۳

مات ام

در اوهامی گنگ

می شکنند

هر چه شکستی است

در لباس اعتماد و

بر اندام

دختری که

همسرم

عذراست.

۴

با پژواکی

از الوند

تاریخ

بر پشت تاریخ می گذرد

خود را ورق می زنم

و صدایم

در کوه

و کوه

در صدایم

و تاریخ

غباری از ما را

پشت سر خویش

می کشد

۱

زبانم

پُر تر از نگاه

چون

پرنده

صبحی می زند

از گندم،

به یال های لیلا

که بر گونه هایش

آب

آبشاری از صداست.

۲

زمان

لاک پستی بیمار

که صدای ناقوسش

همچنان

درپایی کوتاه

زمین را

با پستی بیمار

طی می کند

۳۰ نوشتا